

ممنات

نشریه بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان

سال سوم / شماره دوازدهم فروردین ۱۳۹۹

توییت چه خبر!؟

مربع های قرمز

کلاس های مجازستان

کالای به نام معلم

فروشنده ۲۱_۲ مارس

سلام بر حسین (ع)



بهار نون مبارک...

هر روز منتظرم،
کسی چه می داند
شاید بهار بخواهد زود تر برسد
نه با شکوفه و گل،
نه با سبزه و باران
هر روز منتظرم،
وقتی تو بیایی
بهار هم از راه می رسد...





فهرست مطالب :

۴	سلام بر حسین (ع)
۶_۵	کالایی به نام معلم
۷	تویتر چه خبر؟!
۸	فروشنده ۲
۸	۲۱ مارس
۹	کلاس های مجازستان
۱۰	مربع های قرمز

نشریه دارای اسما متبرک است حفظ حرمت
آن برعهده خواننده می باشد.

دانشجویان علاقمند به نویسندگی و طراحی
در زمینه های مربوط به نشریه می توانند آثار خود را
از طریق درگاه های بسیج دانشجویی دانشگاه برای ما
ارسال نمایند.

نشریه میقات آماده دریافت نظرات، پیشنهادات و
انتقادات شما عزیزان است.

نشریه بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان

پردیس امام خمینی (ره) گرگان

سال سوم / شماره دوازدهم

فروردین ۱۳۹۹

صاحب امتیاز:

بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان

پردیس امام خمینی (ره) گرگان

مدیر مسئول:

فائزه نجاتی فر

سر دبیر:

فاطمه گیلک

دبیر واحد آموزشی-پرورشی:

راضیه نظرخانی

زهرا علیدوست

صفحه آرا:

معصومه زاهدی

ویراستار:

فاطمه تیماسی



فصل آغازین

بسم الله الرحمن الرحيم
ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

باز هم باد زو زو کنان زوزه اش را کشید و برگ های زرد را از روی شاخه ها تکاند و طبیعت لباس سفیدی از برف به تن شاخه های لخت پوشاند. باز هم برف ها زمین را سپید پوش کردند و ذوب شدند و باز هم مثل همیشه بهار آمد...

نه، بیخشید، تصحیح میکنم، این بار بهار مثل همیشه نبود... این بار بهار متفاوت بود، دیگر نه از بازار های شلوغ شب عید خبری بود نه از دید و بازدید های نوروزی... اینبار خبری از کل کل های دانشجویی نبود که؛ از چند هفته جلو تر کلاس ها را تعطیل کنیم! و هفته چندم فروردین ب دانشگاه برگردیم!...

این بار رنگ بهار سبز نیست، یا سفید است یا سیاه... سفید به رنگ لباس مقدس جهادگران عرصه سلامت و سیاه به رنگ لباس عزایی که جهان را در خود فرو برده است... برخی ها هم در این میان هستند راز بقا میسازند...

کشتی حامل ماسک کشوری را کشوری دیگر می دزدد... کشوری هواپیما حامل تجهیزات پزشکی کشور دیگری را مصادره میکنند... آنان که قرن نیست جهان متمدن مینامندشان سالمندان را در خانه سالمندان رها میکنند تا بمیرند... آنان که سالهاست پُر توسعه یافتگی شان را در بوق و کرنا کرده اند برای دستمال توالت روی هم اسلحه میکشند...

بهار فصل جوانه هاست ... اما در این بهار اضطراب در قلب ساکنان کره خاکی جوانه زده... جهانیان مضطر شده اند...

کجاست آن آرامش دلها؟
کجاست آنکه به فریاد ما برسد؟
این مُضطرُّ الذی یُجابُ اذا دُعا؟
این بقیه الله؟

عليه السلام

(السلام علي الحسين و علي بن الحسين و علي اولاد الحسين و علي اصحاب الحسين)

سال هاست که این سلام را خالصانه به شما می دهیم تا شما نیز پاسخ سلام ما را بدهید ...

شوق دیدار شما آرام و قرار را از ما گرفته است! آری آقا جان! حرم شما گوشه ای از بهشت است و چقدر این کلام پروردگار برای حرم شما صادق است [که همانا نعمت های بهشتی برای بهشتیان هرگز تکراری نمی شوند] برای مظلومیت شما حق داشتند اگر تمام ذرات آفرینش خون گریه کرده اند!

تردید ندارم گریه های روز عاشورا به مثابه آب حیاتی است که نه تنها جسم بلکه روحمان را زنده می کند، عمری است بر صفحه ی قلبم تنها نقش بین الحرمین را ترسیم می کنم 'قلب' جایگاه خداست ولی احساس می کنم خدا جایگاهش را در اختیار شما گذاشته است! به راستی که شما هستید آقا جان! هر دفعه که به حرم شما می آیم دلم می خواهد بارها و بارها شیرینی این حضور را بچشم! اگر تمام دریا ها مرکب شوند و تمام درختان قلم، نمی توانند ذره ای فضائل شما را وصف کنند! پس مثل همیشه با کرم و لطف خویش، این تلاش اندک را از من بپذیر....





چرا این طرح در میان مدارس ثروتمند نشین یا مناطق مرکزی اجرا نشده و محدود به نقاط محروم کشور است؟
چرا دولت نگاهی بودجه پسند و اقتصادی به مهم ترین نهاد این کشور دارد؟
چرا با وجود حمایت و سفارش های مقام معظم رهبری، بازهم انقدر این نهاد دچار ناعدالتی و اجحاف شده است؟
و مگر آینده سازان این کشور جز مردم این کشور محسوب نمی شوند؟
چرا دولت می خواهد از زیر بار این مسئولیت خطیر شانه خم کند و هزینه کردن برای آن را کم ارزش میدانند؟!

کالایی به نام معلم

ما یعنی دولت، خدمات را گران به مردم می دهیم. ما برای هر دانش آموزی به طور متوسط در سال آینده ۴ میلیون تومان از خزانه مردم و بیت المال هزینه می کنیم. درحالیکه اگر دولت بخواهد این خدمت را از مردم بخرد و مردم خودشان این کار را انجام دهند، حداکثر ۱ میلیون تومان می شود. امسال در بودجه این پیشنهاد را داریم که سال آینده حداقل ۱۰ درصد به صورت خرید خدمات باشد و این می تواند بعدا افزایش یابد. بخشی از سخنان رئیس جمهور هنگام تقدیم لایحه ی بودجه ۹۸ سخن از طرح خرید خدمات آموزشی است!

طرحی که سابقه ی روی کارآمدنش به شهریورماه سال ۹۳ دوره وزارت آقای علی اصغر فانی وزیر آ.پ. وقت بر می گردد. که در آن سال از این طرح به عنوان انقلابی در آموزش و پرورش یاد کرد. طرحی که هیچ گونه تناسبی با درخواست ها و ماهیت کار تعلیم و تربیت ندارد. و در تعارض آشکار با مبانی، اهداف و رویکرد های سند تحول بنیادین و مغایر با مواد ۲۵ و ۲۸ قانون برنامه ششم بوده و در اصل به جای رفع مسائل، مشکلات کلانی را برای نظام آموزش و پرورش ایجاد کرده است. با افزایش آمار بازنشستگی و بحران کمبود شدید معلم، این طرح کلید خورد! و دولت آن را اقدامی در راستای چاره اندیشی بزرگ تلقی کرد. ماجرای این طرح خطرناک و بشدت زیان بار به این شرح است که، دولت مدارس دولتی همراه با دانش آموزانش را به موسسات مدارس غیر دولتی می دهد، تا موسسات در قبال سرانه ای که به ازای هر دانش آموز از دولت دریافت می کنند، وظایف آموزش آنها، تامین معلم و پرداخت حقوق را عهده دار شوند.

وظیفه ای که پیش از این برعهده ی دولت بود با این طرح از زیر فشار مالی اش خارج می شود.

یعنی واگذاری معلم!!!

این طرح نگاهی کاملاً
اقتصادی به حیاتی ترین
نهاد آینده ساز است.

بندهای مربوط
به خصوصی سازی
آموزش و پرورش در
کمیسیون آموزش
مجلس حذف شده
است؛ حال باید منتظر
بود و دید که وضعیت
این موضوع در صحن
علنی مجلس چه خواهد
شد؟ از سوی دیگر در
شرایطی که اساس کار
مدارس غیردولتی بر
محور سود است، چگونه
قرار است با هزینه های
کمتر و البته با حفظ
کیفیت، کار آموزش
دانش آموزان مدارس
دولتی را عهده دار شوند؟



این طرح نگاهی کاملاً اقتصادی و بودجه پسند به حیاتی ترین و مهم ترین نهاد آینده ساز کشور است. یعنی دولت صرفاً برای ایجاد راه حل در قبال کسری بودجه، دست به چنین معامله ای میزند. که آثار آسیب زای آن در نهایت کل بدنه ی آپ. را در بر می گیرد. حالا این معلم ها از کجا می آیند؟ معلمان طرح خرید خدمات را اصطلاحاً اورژانسی و مسکن می نامند. این ها در ابتدا دانشجویانی بوده اند که در رشته ها و دانشگاه های مختلف مشغول به تحصیل بوده، بعد با فراخوان های موسسات غیردولتی، برای کارایی به کارفرما مراجعه می کنند. با شرایط و ضوابطی که کارفرما معین می کند مصاحبه داده و گزینش می شوند. به اصطلاح هفت خوان رستم را رد می کنند. به خاطر داشته باشید شرایط و ضوابط توسط کارفرما انتخاب شده و ممکن است صلاحیت های لازم را داشته، یا نداشته باشد. همچنین آنها هیچ کلاس آموزشی را در دانشگاه فرهنگیان به عنوان معلم نگذرانده اند. در اینجا یک اصل مدنظر است. و آن اینکه هر داوطلبی به مقدار دریافتی کمتری قانع باشد شانس بیشتری برای قبولی پیدا می کند. مسلماً این افراد در اوایل بخاطر کارمایی یا علاقه به معلمی با انگیزه بالا این مسئله را بپذیرند.

حالا این معلمان گزینش شده قرار است در چه مناطق و مدارس مشغول به کار شوند؟!

این افراد به نقاط محروم کشوری، نقاط صفر مرزی، مناطقی که با افزایش دانش آموز و کمبود مدارس مواجه هستند فرستاده می شوند. در آن شرایط نامناسب، با دریافت کمترین امکانات، هزینه ی دریافتی آنان در مقایسه با سختی کار، چیزی معادل ۱۰۰ در هزار است؛ یعنی بسیار بسیار ناچیز. با در نظر گرفتن اینکه کل ماه بیمه نمی باشند، ایام تعطیل و تابستان هم حقوقی دریافت نمی کنند. و باید گفت علناً به بیگاری گرفته می شوند. این با عدالت آموزشی در تناقضی علنی و بسیار زیادی قرار دارد. این معلمان حتی استخدام رسمی هم نیستند و موسس مدارس به راحتی میتواند آنها را بیرون کند. اینها حتی مدرک یا حکم معلمی را هم دریافت نکرده و در واقع می توان گفت از هویت معلمی ندارند.

هر ساله شاهد اعتراض شدید عده ای از این معلمان جلوی صحن علنی مجلس برای استخدام شدن هستیم و این یعنی وضعیت ایجاد شده برای آنان هم بشدت سخت است.

توجه به این نکته ضروریست که وقتی هر ساله ۱۰ درصد افزایش صورت پذیرد در چند سال آینده شاهد زیر بار رفتن کل بدنه آپ. به بخش خصوصی هستیم و این یعنی اتفاقی وحشتناک!!!

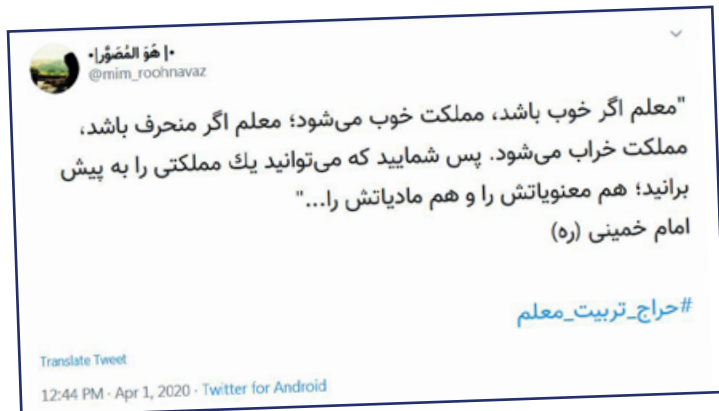


در توئیتر چه خبر؟!

#خرید_خدمات_آموزشی



#آموزش_مجازی



#حراج_تربیت_معلم



#دانشگاه_فرهنگیان

#آینده_نسل_ها

| march 21 |

روز جهانی شادی

برای عدالت می نویسم...

می نویسم، برای روزهایی که عطر عدالت، کوچه های دلتنگی را لبریز کند و نسیم شادی بخش شاپرک ها چتری برای دلخوشی شمعدانی ها باشند.

به امید روزی که یک بار دیگر، صدای دلنشین بلال، از مأذنه های شهر بلند شود و خستگی را، از تن منتظران بزداید.

به امید روزی می نویسم که پیچک های عاشق، از روشنای پنجره ها بالا روند و دست در دست ابرها با آسمان پیوند بخورند.

دلخوشیم برای فردایی که بهار، پیراهن سبز خود را بر تن کند و پروانه ها، تمام کوچه باغ ها را با بال های طلایی خودشان جارو کنند و زمین، از دست های مهربان باران، فراوانی بنوشد و آن گاه است که مطمئن می شوم،

« هزار آینه می روید به هر جامی نمی پارا همین قدر از تومی دانم، هوایی کرده ای مارا

میان چشم بایت دیده ام قدمی کشد باران ... و اندوهی که وسعت می دهد بی تابانی مارا»

آقای مهربان! هزار و این همه سال است که خنده ها، از لب ها گرفته شده و کوچه های امید، در حسرت یک بهار ماندگار تکیده. احساس ها در خود فراموشی خاموش می شود، وقتی که پرچم های رنگارنگ تزویر، بر فراز ویرانی های تمدن در اهتزاز باشد.

مهربان همدم! روزگار بدی شده است. برای تمامی عاشقانت. از خود می بریم و با گناه پیوند می خوریم و در گرداب معاصی دست و پا می زنیم و کسی به داد دل تنگ ما نمی رسد.

تو می دانی، بسیار سخت است که باشیم و از نیامدنت گلایه نکنیم. سخت است که تو را برای چهار فصل امید، نخوانیم و در خود بپوسیم.

در روزگاری که پرستوها، از سرزمین وجودشان کوچ می کنند و تحمل سوز تازیانه های فراق را ندارند، جان می گنیم. دریاها در رکودی به وسعت یک باور، می میرند و از دل دریاها مرداب ها جان می گیرد و ماهی های سرخ عاشق، در حسرت امواج خروشان دریا، پولک های طلایی خود را در تنگ کوچک تنهایی شان می شویند و فریاد می زنند که:

«ای آخرین ترانه وای آخرین بهار باز که بی حضور تو تنگ است روزگار

مولای سبزپوش من، ای منجی بزرگ تعجیل کن که تاب ندارم در انتظار.»

امام زمانم بی شک روز ظهور شما، روز جهانی شادیست...



#ستاد_نابودی_دانشگاه_فرهنگیان

payam Noor @CFU.UNI

follow

«فروشنده ۲»

پروانه لکزایی

اینجا دانشگاه فرهنگیان است...

مسئله این است بودن یا نبودن!

دانشگاهی که به پشتوانه مقام معظم رهبری بر حیات خود در این چند سال ادامه داده است.

و بارها و بارها ضرورت حیات این مجموعه از زبان ایشان به مسئولین گفته شده است.

اما این بار مسئولین دانشگاه فرهنگیان با دانستن ضرورت تربیت معلم و نیاز کشور به معلم نسخه ی جدیدی را تجویز کرده اند، نسخه حراج!!!!

ظاهر امر بر این قرار است که این دانشگاه همواره از کمبود فضا و امکانات آموزشی و کلاس های درس رنج می برد؛ لذا مرحم این زخم همیشگی ایجاد فضا و امکانات است اما چگونه و از چه طریق؟

از طریق استفاده از ظرفیت دانشگاه ملی ورشکسته!!!
دانشگاهی که نه پیام نور به دانشجویانش می دهد نه پیام علم!!!

دانشگاهی که ظرفیت و امکانات خوبی را در اختیار دارد و ساله است خاک می خورد.

پس بیاییم برای رهایی از این درد بی امکاناتی به پیام نور پناه ببریم، اما چگونه؟!
با حراج تربیت معلم؟؟

بلی این است تدبیر مسئولینی که توصیه های مقام معظم رهبری را در خصوص حیات دانشگاه فرهنگیان و مرکز ثقل آموزش و پرورش می شنوند اما همواره عکس آن را عمل می کنند.

گویا با خود اندیشیده اند باید دهان دانشجو را بست و جلوی هزینه های نظام تعلیم و تربیت را گرفت. پس چند بند اضافه می کنیم:

۱- دانشجو به استخدام رسمی دولت در سال نخست تحصیل خود در نمی آید و دولت ملزم به پرداخت حقوق و مزایا به او نیست.

۲- خود دانشجو نیز هزینه تحصیلش را پرداخت خواهد کرد.

و ...

و این داستان ادامه دارد..

کلاس های مجازستان

زهرا علی دوست



ماجرای از وقتی شروع شد که یک موجود ویروسی خطرناک خارجی از راه هوایی وارد کشورمان شد و اوضاع را به طرز شگفت آوری آنچنان متحول کرد که جهان نظیر آن را به خود ندیده بود، و البته ما هم دیگر رنگ دانشگاه را به خود ندیدیم. چرا؟ چون وقتی خبر ورود این موجود در همه جا رسانه ای شد و به دانشگاه فرهنگیان هم اصابت کرد، از ما خواسته شد صبح علی الطلوع آفتاب زده باروبندیل را بسته، دو پا قرض گرفته و تا زمان نامعلومی که هنوز هم نامعلوم مانده به سمت خانه های خویش روانه گردیم، دست های خود را به دعا برداشته (البته قابل ذکر است که قبلش کاملاً ضد عفونی کرده) و در قرنطینه باشیم. یک هفته ای اولش همه چیز پیروزمندانه و عالی به نظر میرسید و انگار همه دسته جمعی خواب بودیم و خوش ترین رویای ممکن را می دیدیم. منتهی، وقتی همه خواب بودیم، به ناگاه چشمان گروهی از شریف ترین آدمیان باز شد و حقیقتی دردناک را پیش چشم خود دیدند! اساتید محترم، این پرچم داران پیشگام خرد و تعقل، از خواب غفلت بیدار شدند و گریبان چاک دادند و فریاد زدند که ای وای!!!! ای!!!! گوهر وقت دانشجویان در اعماق دریای بطالت مدفون شده است!! بساط درس جمع شده و خرد از این دیار رخت بر بسته! پس باقی مانده ای ترم چه می شود؟؟؟؟ کلاس ها را چه کنیم؟؟؟؟ حقوقمان را از کجا ب... نه نه ببخشید اشتباه شد، این جمله ای آخر جزو حرف های اساتید نبود. خلاصه اینکه خیلی عصبانی شدند و قضیه در کشتان فرو نمی رفت! از این رو و در راستای کمپین #کرونا_را_شکست_میدهیم، سیل پیام ها و درخواستهایشان به طرف گوشی همراه مسئولین محترم آموزش روانه شد؛ مثلاً با این مضمون: «ممد دادا سلام بیداری؟؟؟ سال نوت مبارک. حاجی میخوام به گروه بزنم تو تل این جو جو دانشجویها رو همه رو اد کنم بهشون مجازی درس بدم و بگم از طرف آموزش بهم دستور دادن. پایه ای؟! و پیامهای دیگری از این قبیل... بله دوستان! همانطور که گفتم و مشاهده کردید، نقشه ای شومی... نه چیز ببخشید... ایده ای هوشمندانه ای در حال شکل گیری بود؛ تحت عنوان #آموزش_مجازی. مراحلش هم ساده بود. استاد آیلاند میشد، در پیام رسان منفور و بی ارزش تل گروه می ساخت، همه ای ما را اد می کرد و بووووم! آموزش به زندگی برمی گشت. حالا اینکه هفته ای چند جلسه و هر جلسه چند ساعت و محتوا چه مقدار و... دیگر به کسی ربط ندارد. دست استاد است و البته ما هم راضی هستیم. در حالت رویایی دراز کش، گوشه ای از اتاق، تنقلات به مقدار کافی و هدفون و هندزفری در بر، مگر می شود راضی نباشیم. همه اش یک حاضری است دیگر. همان اول می زنیم و خلاص! البته آخرش هم حتماً می آییم که رسم سنتی و باستانی «خسته نباشید استاد» را به جا بیاوریم. البته شیوه های همه ای اساتید هم بدین شکل نیست؛ بعضی ها خلأقتزند. مثلاً یک استادی خدا خیرش بدهد برایمان کانال زده و مطالب مفید انگیزشی برای سپری کردن روزهای قرنطینه می گذارد. ما هم برای جبران هنوز کانالش را سین نزده ایم، منتظریم همه مطالب را بگذارد بعد یکدفعه ای همه را با هم سین بزنیم که ثواب بیشتری نصیب آن بنده خدا شود. یا دیگری که البته ابتدای ترم هم فرصت کرد دو جلسه سر کلاس بیاید، ما را موظف کرده که کتابی را که معرفی کرده بود تهیه کنیم و تا شروع کلاس ها به مطالعه اش بپردازیم. که البته ما هم چون وقت نداشتیم به او قول دادیم که حتماً این تابستان یا تابستان آینده خواندنش را استارت بزنیم! و اما این وسط هستند استادانی که هنوز معنای قرنطینه را درک نکرده و مدام حرف از پروژه می زنند. چپ و راست آیلاند می شوند و از ما درمورد روند پیشرفت پروژه هایمان می پرسند. و خدا شاهد است که هدفی جز تقویت مهارت ها و توسعه دانایی ما دانشجویان ندارند و اصلاً به فکر تنظیم پایان نامه ای برای خویش از میان پروژه های ما نیستند. والا! سرتان را درد نیاورم، زمانه ای عجیبی است پر از تجربه های جدید. بعضی همکلاسی هایم در گروه های آموزش مجازی در پاره ای از موارد رفتارهایی از خودشان نشان داده اند که افق های جدیدی به روی محققین پر تلاش عرصه ای وقت شناسی و آن تایم باز کرده است. احیاناً اگر زنده ماندیم و باز یکدیگر را دیدیم، شب های پرهیجانی در خوابگاه با حضور این دوستان خواهیم ساخت!

در پایان، امیدوارم که کرونا نگیرید و اگر گرفتید نمیرید، زیرا که غم #آموزش_مجازی به اندازه ای کافی سنگین هست؛ دلم تحمل غم مضاعف را ندارد. و هروقت که احساس کردید کم آورده اید و دیگر نمی توانید خانه نشینی را تحمل کنید، به تابستان پیشرو و ترم تابستانه ای احتمالی و جهنم خوابگاهی که سرمای کولرش به یک شوخی بی مزه شبیه است بیندیشید، تحمل خانه آسانتر می شود.

بس است دیگر، من بروم کلاس استاد فلانی را حاضری بزنم، بعدش باید این چهار قسمت آخر فصل هفت را نگاه کنم. شما هم برگردید زیر پتو! شب بخیر!



این اثر به خاطرات حاج حسین یکتا، فرمانده قرارگاه فرهنگی خاتم الاوصیاء (ص) از دوران کودکی تا پایان دفاع مقدس پرداخته و برهه حضور وی در دفاع مقدس در این کتاب برجسته شده است. کتاب «مربع های قرمز» عنوان سؤال برانگیزی است که جلد کتاب نیز بر اساس آن طراحی شده است. حاج حسین یکتا، در مقدمه خود بر این کتاب می نویسد: پنج سال می شد که قصد کرده بودم خاطراتم را مکتوب کنم.

مخصوصاً وقتی مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (حفظه الله) مطلبی را مبنی بر ناامان دادن جنگ یک رزمنده تا نوشتن خاطراتش، فرمودند، برای نوشتن و نشر خاطراتم مصمم تر شدم. هر چه از رشادت همزمانم و غربت و مظلومیتشان می دانستم در روایت گری هایم گفته بودم. با مکتوب کردن خاطراتم دنبال ناگفته ای از بچه ها بودم. دنبال سبک بندگی کردنشان، سبک عبادتشان، سبک رفاقتشان، دنبال سبک زندگی

کردنشان در جنگ. سبکی که این روزها جایش بین جریان زندگی جوانان به شدت خالی است. امیدوارم این کتاب که تنها گوشه ای از جهاد همزمانم در لیبیک به ندای هل من ناصر امام خمینی (ره) نایب امام عصر (عج) است، مورد رضایت حضرتش واقع گردد و در روز حسرت، رفقای شهیدم دستم را بگیرند. رفقای که در روزهای مصاحبه و بازخوانی خاطراتم، میان این ورق ها، دوباره دیدمشان، کنارشان جنگیدم، کمین

کردم، سنگر گرفتم، زخمی شدم، نماز خواندم، خندیدم، شوخی کردم، بوسیدمشان، بوییدمشان و دوباره ایستادم و رفتنشان را نگاه کردم. دوباره تنها شدم. جانم از تنهایی و دلتنگی پر است. از حسرت آسمان. امید که این کتاب پلی باشد میان من و رفقای شهیدم. پلی باشد برای همه تشنگان و جویندگان حقیقت. پلی باشد به آسمان.

سید مهدی من را روی زمین خوابانده. هر تنم به فکر رسید، چشم هام دوباره بسته شد، فقط گوی بوسه اش روی پستانم ام حس کردم. دیدم و از خواب بیدار شدم. صداهای دور و برم لم نماند می شدند. در فلسفه ی سنگینی فرو رفتم نفهمیدم چه در آن حالت بودم. سرفه ای پر خون فیرانده خواباندم. دوباره به جان دران افتادم. روی زمین پامی کشیدم، با هر حرکت چاله ای که زیر پاهایم درست شده بود، لودتری سبز نمی کشیدم که چند جان داشت که فلاص کشیدم. از هوشی رفتم و به هوشی آمدم. دوباره به التماس افتادم: خدا! غلط کردم نگاه کردم!

دارد زما آندست دیری شود

